

فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه

سال یازدهم (۱۳۸۹)، شماره ۲۱

ریخت‌شناسی داستان پیامبران در تفسیر طبری و سوراآبادی*

عبدالمجید یوسفی نکو**

مریی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فراهان

چکیده

ریخت‌شناسی به مفهوم بررسی اجزای سازنده قصه‌ها، روابط متقابل سازه‌ها با یکدیگر و کل قصه است. پراپ معتقد است اگرچه در قصه‌های پریان شخصیت‌های متفاوت و گوناگونی دیده می‌شود، اما عناصری در آنها وجود دارد که پیوسته در قصه تکرار می‌شوند. او این عناصر را خویشکاری (Function) می‌نامد.

اگرچه ریخت‌شناسی پراپ بر روی قصه‌های پریان صورت گرفته است اما این الگو کم و بیش در قصه‌های عامیانه و رمزی قابل انطباق است. در ادبیات، داستان پیامبران، در زمره داستان‌های رمزی قرار می‌گیرد و خویشکاریهای (همانندی‌ها) در آن دیده می‌شود. مقاله حاضر ۲۶ مورد خویشکاری داستان پیامبران را در تفاسیر طبری و سوراآبادی بررسی کرده و به بیان شباهتهای آنها پرداخته است و به این نتیجه می‌رسد که در میان متون مقدس روابط بینامتنی محکمی وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: پراپ، ریخت‌شناسی، خویشکاری، داستان پیامبران، تفسیر طبری، تفسیر سوراآبادی.

مقدمه

ریخت‌شناسی یعنی بررسی و شناخت عناصر سازه‌ای یک قصه؛ در این روش قصه‌های عامیانه همچون نظامی هستند که در آن، سازه‌ها یا عناصر قصه جایگاهی ویژه و اختصاصی دارند. (پراپ، ۱۳۶۸، ص ۱۷)

در کتاب ولادیمیر پراپ بر موضوع در هم تنیدگی عناصر مختلف متن تأکید بیشتری می‌شود؛ زیرا کارکردهایی را که او به وضوح مشخص می‌کند، حلقه‌های یک زنجیره ثابت هستند. یعنی تنها یک طرح اولیه بنیادین وجود دارد. با اعتقاد به این نکته مهم که قصه‌های عامیانه ساختاری این گونه دارند، پس می‌توان در سایر داستان‌ها نیز یک ساختار بنیادین را جستجو کرد. (برتنس، ۱۳۸۴، ص ۵۲)

دیدگاه پراپ درباره قصه‌ها

هنگامی که پراپ می‌خواهد ویژگی قصه‌های پریان را به منزله نوع ادبی کشف کند، به جستجوی شکل‌ها و قانون‌هایی می‌پردازد که ساختار آن را تعیین می‌کند، بنابراین پراپ در تبیین این قانون‌ها به جای چشم‌انداز تکوینی، دیدگاهی ساختاری قرار می‌دهد. بدین ترتیب او درباره چهار قانون تحقیق می‌کند:

۱- نام‌ها و نشانه‌های ویژه شخصیت تغییر می‌کند، اما عملکرد آنها که اندک است عوض نمی‌شود. یک اسم بیانگر کنش خاص است، نظیر: ممنوعیت، پرسش، فرار؛ کنش از طریق موقعیت خود در سیر حکایت تعریف می‌شود.

۲- تعداد عملکردهای قصه محدود است.

۳- توالی عملکردها همیشه یکی است.

۴- همه قصه‌های پریان از نظر ساختار به سنخ واحدی تعلق دارد. (تادیه، ۱۳۷۸،

ص ۲۵۱)

نتیجه دیدگاه پراپ

از آشکارترین عناصر هر حکایت، شخصیت‌ها یا الگوی کنش هستند و بر پایه آنها می‌توان طبقه‌بندی گوناگونی را عرضه کرد. حکایت گرگ و روباه یا پرنده یا جز آن. از

دیدگاه منطقی، ناسازگاری‌های این فهرست آشکار است، ولی طبقه‌بندی حکایت‌ها بر پایه این «واقعیت‌های مسلم»، آن همانندی‌های ساختاری را که به طور شهودی از مقایسه آنها در می‌یابیم محو می‌سازد. راه حلّ پراپ برای این مشکل، که نتایج گسترده‌ای برای بررسی زبان و ادبیات داشت، آن بود که کارکرد و زمینه، یعنی روابط میان عناصر، نه خود آن عناصر را باید واحدهای بنیادین روایت دانست. اهمیت این نکته که پراپ «کارکرد» را عنصر بنیادین حکایت می‌داند از راه مقایسه نظریه وی با نظریه‌های کمپیل و راگلان آشکار می‌شود. هر سه بر این نکته توافق دارند که وقتی می‌گوییم چند داستان گوناگون «پیرنگ یکسان» دارند، به این معناست که در آنها رویدادهای اساسی همانند در ترتیبی همانند رخ می‌دهد. (مارتین، ۱۳۸۲، ص ۶۵)

پراپ اساس کار خود را «مقایسه مضامین قصه‌ها» می‌داند و برای این که این مقایسه را امکان پذیر سازد، اجزای سازای قصه‌های پریان را جدا می‌سازد و سپس به مقایسه قصه‌ها برحسب سازه‌های آن می‌پردازد. او نتیجه کار خود را ریخت‌شناسی می‌نامد. (پراپ، ۱۳۶۸، ص ۴۹)

خویشکاری چیست؟

خویشکاری (Function)، یعنی عمل شخصیتی از اشخاص قصه که از جهت اهمیتی که در جهان عملیات قصه دارد تعریف می‌شود (پراپ، ۱۳۶۸، ص ۵۳)، پراپ معتقد است نام قهرمان داستانها و همچنین صفات آنها تغییر می‌کند، اما کارهای آنان و خویشکاری‌هایشان تغییر نمی‌کند. پس می‌توان نتیجه گرفت که در یک قصه، اغلب کارهای مشابه به شخصیت‌های مختلف نسبت داده می‌شود. این امر، مطالعه قصه را برای خویشکاری قهرمانانش میسر می‌سازد. خویشکاری اشخاص داستان، آن سازه‌هایی هستند که می‌توانند جایگزین «موتیف» یا «عناصر» در گفته‌های محققان پیشین شوند. به این ترتیب خویشکاری شخصیت‌های قصه، سازه‌های بنیادین قصه محسوب می‌شوند. (پراپ، ۱۳۶۸، ص ۵۲)

خویشکاری‌های هر قصه

نکته بسیار مهمی که پراپ بر آن تأکید دارد آن است که باید روشن ساخت که خویشکاری‌ها تا چه اندازه نمایاننده ثابت‌های تکرار شونده قصه هستند. قاعده‌بندی و تنظیم همه پرسش‌های دیگر، در گرو حل این پرسش اولیه است که در یک قصه چند خویشکاری وجود دارد؟ (پراپ، ۱۳۶۸، ص ۵۱). او در نهایت به وجود ۳۱ خویشکاری در هر قصه معتقد است. پراپ، در بطن توالی خویشکارهای ۳۱ گانه‌ای که ذکر می‌کند، چند الگوبندی را می‌آورد. برای نمونه، برخی کارکردها، حالتی دوگانه دارند، نهی و نقض، نبرد و پیروزی، تعقیب و رهایی. پراپ علاوه بر این ۳۱ کارکرد، هفت نوع شخصیت یا نقش ذکر می‌کند:

۱- شرور ۲- بخشنده/ اهدا کننده ۳- قهرمان (جستجو گر یا قربانی) ۴- قهرمان دروغین ۵- روانه شونده ۶- یاور ۷- شاهزاده خانم (و پدرش)

توجه به این نکته ضروری است که گاه یک شخصیت، بیش از یک نقش بر عهده دارد. (برای نمونه شاید یکی از افراد قصه هم شرور باشد و هم قهرمان دروغین) و گاهی هم چند نفر یک نقش را بر عهده دارند. پراپ این نظام توصیفی را درباره مجموعه داستان‌هایش با دقتی باریک بینانه به کار می‌بندد. (تولان، ۱۳۸۳، ص ۲۹)

داستان پیامبران در تفاسیر

یکی از ویژگی‌های قرآن مجید، توجه به داستان پیامبران و امت‌های پیشین است. درست است که وجود همین داستان‌ها نیز در جهت هدف کلی کتاب آسمانی که یعنی هدایت بشر است، اما این امر مانع از آن نیست که محقق را به کشف ظرافت‌ها و زیبایی‌های آنها هدایت نکند.

از آن جایی که یکی از عظمت‌های بلاغی قرآن کریم، ایجاز است، بنابراین از زمان‌های دور، مفسران برای روشن ساختن و نیز تفصیل داستان از روایت‌های «اسرائیلی» بهره برده‌اند. گرچه این روایت‌ها از نظر مفسران برجسته‌ای چون علامه

طباطبایی مردود است. (طباطبایی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۱۳) و وی تمام این روایت‌ها را جرح و تعدیل کرده است، اما واقعیت آن است که در بسیاری از تفاسیر روایات فراوانی از ایسن دست دیده می‌شود. با استفاده از این روایت‌ها سیر منطقی داستان‌ها، برای خواننده عادی به دست می‌آید و به پرسش‌های احتمالی او پاسخ قانع‌کننده‌ای می‌دهد. چون تمام داستان‌ها در توالی منطقی خود حرکت می‌کنند، بنابراین توجه به عناصر تکرار شونده آنها برای پژوهنده حائز اهمیت می‌شود و علاقه او را برای کشف لایه‌های پنهانی آن بر می‌انگیزد.

رمزی و تمثیلی دانستن کتب مقدس، محدود به متفکران و عارفان مسلمان نیست، نمونه‌هایی از تأویل‌های سمبولیک را، در مورد اوستا کتاب مقدس زردشتیان، می‌توان یاد کرد. از قرون وسطی به بعد گاه‌گاهی شیطان دین زردشتی یعنی اهریمن به عنوان «تمایلات شر در انسان» تأویل شده است. (پورنامداریان، ۱۳۷۵، ص ۱۳۲)

رولان بارت نیز روشی ترسیم کرد که در آن بیان رخدادهایی که پراپ ثبت کرده و رخدادهای باب ۳۲ سفر پیدایش مقایسه شده است. بارت تأکید کرد، روش پراپ پایه تحلیل ساختاری متن است و از این توازی روش پراپ، در بررسی حکایت‌های روسی و روش او در بررسی فقرات عهد عتیق این نکته روشن می‌شود که «الگویی فولکوریک برای کتاب مقدس می‌توان یافت». (احمدی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۷)

داستان پیامبران از کدام نوع ادبی است؟

هرگونه تلاشی در این زمینه، بر اساس دیدگاه‌های ادبی و نقد ادبی غربی بیهوده به نظر می‌رسد، مگر آن که با توجه به توضیحات پایانی بخش پیشین، میان متون مقدس به اشتراکاتی خاص، معتقد باشیم.

شهاب‌الدین سهروردی، قرآن را یک اثر رمزی می‌داند. قرآن آینه‌ای است که هر کس نقد روزگار و کمال خویش را در آن می‌بیند. او سفارش می‌کند قرآن را چنان

بخوان که گویی دربارهٔ حال و طبع و کار تو نازل شده است. بر اساس این نظر، کتاب خدا، علاوه بر معنی ظاهر، دارای معانی متعددی است که خواص برحسب مراتب و مقامات معرفت و سلوک روحانی و به اقتضای حال خویش قادرند آن معانی را دریابند. (پورنامداریان، ۱۳۷۵، ص ۱۲۰)

با توجه به مقدمهٔ یاد شده، تا رسیدن به تعریفی دقیق‌تر به تبعیت از پورنامداریان داستان پیامبران را «داستان رمزی» می‌نامیم:

در داستان‌های قرآنی و نیز داستان‌های اساطیری و همچنین بعضی قصه‌ها و افسانه‌ها، تمثیل به مفهوم "Allegory" نیست. به همین سبب، تأویل نیز به معنی تفسیر تمثیلی نیست. این داستان‌ها را داستان رمزی می‌خوانیم تا فرقی باشد میان آنها و تمثیل رمزی. زیرا در حالی که از ترکیب تمثیل رمزی قصد مثل زدن و به مثل بیان کردن یک مطلب از پیش اندیشیده شده و نیز پنهان کردن آن از طرف گوینده به ذهن متبادر می‌شود، از ترکیب داستان رمزی چنین قصدی مستفاد نمی‌شود به همین سبب در تمثیل، این گوینده یا نویسنده است که با تنظیم روابط عناصر و عوامل، ذهن خواننده را به سوی معنی معینی هدایت می‌کند. اما در داستان رمزی، این بصیرت و چشم باطن خواننده و شنونده است که با تأمل بر متن و ارتقای آن از سطحی به سطح دیگر، از طریق استحالتهٔ شخصیت‌ها و اشیاء، روابط عناصر و عوامل را نیز در راستای دریافت‌های «من» خویش از داستان قرار می‌دهد. (پورنامداریان، ۱۳۷۵، ص ۲۲۰)

پیشینهٔ تحقیق

همان‌گونه که در آغاز مقدمه بیان گردید، اساس این پژوهش برپایهٔ آرای ولادیمیر پراپ، ادیب مشهور روسی بنا شده است. او با انتشار کتاب مشهور «ریخت شناسی قصه‌های پریان» در سال ۱۹۲۷، تحول شگرفی را سبب شد، به طوری که تأثیر غیر قابل انکاری بر روی اندیشمندان بعد از خود، حتی، در علومی نظیر زبان شناسی و جامعه

شناسی ایجاد کرد. آشنایی ایرانیان با پراپ و آرای او از طریق ترجمه کتاب او صورت گرفته است.

از جمله کارهایی که قبل از این پژوهش انجام گرفته است کتاب «ریخت‌شناسی قصه‌های قرآن» از محمد حسینی است که «ریخت‌شناسی را فرم‌شناسی اثر با توجه به مضمون در قالب یک شکل هندسی به گرد هسته‌ای مشخص می‌داند». (حسینی، ۱۳۸۴، ص ۸)

نوشته دیگر «ریخت‌شناسی داستان کوتاه» نوشته المیرا دادور است که در سال ۱۳۸۲ در مجله پژوهش‌های زبان خارجی منتشر شده است.

گرچه اثر «ریخت‌شناسی» داستان‌های قرآن قبل از این مقاله منتشر شده است، با توجه به توضیحات مؤلف، روش این مقاله با روش نویسنده مزبور کاملاً متفاوت است. گستره این پژوهش، داستان قرآن در تفاسیر طبری و سورآبادی است که کوشش خواهد شد عناصر تکرار شونده ساختاری قصه‌های قرآن را بر اساس ریخت‌شناسی پراپ بیاید، گرچه به گفته کارل پوپر لازمه هر نظریه، لزوماً نه درستی که بطلان‌پذیری آن است. هر نظریه تا جایی که بتوان خطاهایش را آشکار دید، نشانه‌هایی را در بر دارد که ما را به حقیقت رهنمون می‌شود.

در مطالعه داستان پیامبران همانندی‌هایی به چشم می‌خورد: همه داستان‌ها بر اساس نیاز جامعه از روایتهای تاریخی اخذ شده و در تمام آنها هدف اصلی هدایت است و طبعاً پیروزی پیامبران - پس از خویشکاری‌ها - به دو صورت هدایت یافتگی یا هلاکت قوم ستیزه‌گر صورت می‌پذیرد. آنچه در پی می‌آید بررسی داستان‌های قرآن بر اساس الگوی پراپ است.

خویشکاری‌های داستان پیامبران در تفسیرهای طبری و سورآبادی

بنابر دیدگاه پراپ که شخصیت‌های قصه‌ها را در هفت دسته کلی و اصلی تقسیم می‌کند، در داستان پیامبران نیز پنج شخصیت اصلی به شرح زیر دیده می‌شود:

۱- قهرمان (پیامبر) در داستان اصحاب کهف

۲- قهرمان دروغین (پادشاه ظالم)

۳- یاریگر (طرفداران پیامبر)

۴- شرور (دشمنان پیامبر)

۵-بخشنده یا اهداکننده (جبرئیل)؛ در داستان اصحاب کهف، کسی که به شهر رفت. براساس الگویی که گریماس در مقابل شخصیت‌های پراپ انجام داده است، می‌توان به گونه‌ای دیگر نیز شخصیت‌های داستان پیامبران را در نظر گرفت. گریماس این هفت چهره را به سه جفت کنشگر کاهش داد. یعنی همه را به فاعل و فعل و مفعول جمله تقلیل داد. (ضمیران، ۱۳۸۳، ص ۱۱۵) او در نخستین گام، قهرمان داستان را فاعل معرفی نمود و قربانی را مفعول و فاعل و مفعول را در تقابل با یکدیگر قرار داد. سپس ارسال کننده را در مقابل دریافت کننده مطرح کرد و بعد از آن، مساعدت کننده را با عنصر معاند و چهره منفی داستان روبه‌رو ساخت. به نظر او مجموعه این عوامل «روایت» را در داستان تشکیل می‌دهند. در واقع مناسبات میان این سه زوج خود ایجاد کننده کنش‌های اساسی است که همگی مبتنی بر انفصال و اتصال یا جدایی و سپس پیوستگی است. (ضمیران، ۱۳۸۳، ص ۱۱۵)

هر قصه‌ای در قرآن معمولاً با یک صحنه آغازین شروع می‌شود که در ارتباط با آیات قبل، کشف و درک می‌شود. این صحنه با آن که یک خویشکاری محسوب نمی‌شود، اما یک عنصر ریخت‌شناسی بسیار مهم است. این عنصر را به دلیل ارتباط بسیار مهم با آغاز قصه، «صحنه آغازین» می‌نامیم.

پس از صحنه آغازین با خویشکاری‌هایی که در ادامه خواهد آمد، روبه‌رو می‌شویم:

۱- شرور:

- در داستان نوح (ع):

«عادت داشتی که برخاستی، به یک یک، در سرای قوم شدی در می‌کوفتی، گفتندی

کیست؟ گفتی «پیر شما است نوح، بگویید لا اله الا الله» ایشان وی را جفاها گفتندی ...

ایشان سنگ در وی نهادندی و وی را بزدندی که بیهوش بیفتادی، تا روز بودی که هفتاد بار بیهوش شدی از زخم ایشان.»

(عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ص ۲۶۹)

- در داستان ابراهیم (ع):

«ابراهیم او را گفت «خدای تو کیست؟» گفت: «نمرود است که من در داشت وی باشم» گفت «خدای نمرود کیست؟» آزر خشم گرفت طپانچه‌ای را بر روی او زد گفت....»

(عتیق نیشابوری، ص ۲۷۸)

- در داستان یوسف (ع):

«و سبب وصلت یعقوب با خال وی لابان آن بود که میان یعقوب و برادر وی عیصو همیشه منازعت بودی از رحم مادر باز که چون «رفقا» زن اسحق بنت بتویل را ولادت نزدیک آمد، یعقوب و عیص هر دو در رحم بودند، با یکدیگر منازعت کردند و مسارعت کردند به خروج، عیص غلبه کرد ... و همیشه با یکدیگر خاران بودندی... چون عیص بدانست که یعقوب بر وی ببازید کین آن در دل گرفت...»

(همان، ص ۱۰۹۲)

- در داستان موسی (ع):

«چنین گویند که: نامش (فرعون) ولید بن الریان بود... چهار صد سال دعوی خدایی کرده بود، پیش از دعوی خدایی، درست بود چون آن دعوی بکرد هفتاد و دو عیب بر تن وی پدید آمد. و گویند در اصل از بلخ بود به سیاحی برخاست، روی به دریای مغرب نهاد... هاما نیز با وی برفت، هر دوان می‌رفتند تا به مصر رسیدند. فرعون گفت: این شهر زیوان است، ما را اینجا بیاید بود... مالی فراهم آورد بعضی به رشوه بداد شحانت همه شهر بگرفت.»

(همان، ص ۱۷۹۷)

- در داستان اصحاب کهف:

«اَنا اصحاب الکهف در اخبار است که ایشان هفت تن بودند به روزگار دقیانوس در شهر افسوس، و دقیانوس جبّاری بود متکبر، دعوی خدایی کردی. شش ملک را مقهور کرد و از هر یکی پسری بگرفت و ایشان را به بندگی می‌داشت، در روزگار فترت رسولان پیش از خروج عیسی...»

(همان، ص ۱۴۰۸)

۲- بشارت:

این خویشکاری در داستان نوح، یوسف و اصحاب کهف دیده نمی‌شود، اما به نوعی می‌توان خواب یوسف (ع) را به‌عنوان بشارتی برای تولّد نبوت آن حضرت در نظر گرفت. پراپ معتقد است پاره‌ای خویشکاری‌ها ممکن است در داستانی نباشد، از آن جمله است همین مورد.

- در داستان ابراهیم (ع):

«ابن عبّاس گوید منجّمان نمرود را گفتند: «گوش فا خویشتن دار که کودکی در این روزگار بخواهد زاد که خرابی مملکت تو بر دست او بود». نمرود بفرمود تا مردان را از زنان جدا کردند تا هیچ مرد به زن نرسد ... منجّمان نمرود را گفتند «آن کودک از پشت پدر جدا شد و به رحم مادر رسید». نمرود از آن سخت غمناک شد.»

(همان، ص ۶۷۷)

- در داستان موسی (ع):

«و چون فرعون آن خواب بدید و بر مهتران و منجّمان عرضه کرد، ایشان گفتند که از بنی اسرائیل پسری آید که مملکت و پادشاهی تو بر دست او برود... و فرعون فرموده بود که هر آن پسری که از بنی اسرائیلیان از مادر بیاید، اندر ساعت او را بکشید ... پس موسی (ع) از مادرش بزاد...»

(طبری، ۱۳۶۷، ص ۱۶۰۱)

۲-۱ به عنوان یک زیر مجموعه برای این خویشکاری می‌توان تولد مخفیانه پیامبران (موسی و ابراهیم (ع))، همچنین نگهداری مخفیانه آنان را در نظر گرفت.

در مورد مژده تولد می‌توان به داستان تولد حضرت عیسی (ع)، حضرت یحیی (ع) و تولد حضرت اسحق اشاره کرد که خداوند، بشارت تولد آنها را به طرق گوناگون اعلام می‌فرماید:

۳- تولد:

خویشکاری بعد از مژده، تولد است. هنگامی که وعده تولد پیامبر داده می‌شود در پی آن، پس از مدتی، تولد صورت می‌پذیرد. این مورد در خلال خویشکاری قبل بیان شد.

۴- کودکی:

این خویشکاری نیز در پاره‌ای از داستان‌های پیامبران وجود ندارد.

- در داستان ابراهیم (ع):

«مادر ابراهیم بترسید از شرط نمرود؛ برخاست و روی به کوه نهاد، فرا غاری رسید، درد زه او را بگرفت. در آن غار شد؛ ابراهیم را بنهاد و وی را شیر داد ... و در آن غار بنهاد و سنگی فرا در آن غار نهاد و با خانه آمد. گاه گاه پنهان شدی و او را شیر دادی ... تا به ماهی چندان بیالید که کودکی به سالی بیالید. چون پانزده ماهه شد به بلاغت رسید و مرد آسا گشت با خردی تمام.»

(عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ص ۶۷۸)

- در داستان یوسف (ع):

«پس چون یعقوب پیامبر (ع) به کنعان باز آمد یکچند بر آمد مادر یوسف بمرد، و ابن یامین و یوسف هر دو بی مادر بماندند. و یعقوب را خواهری بود نام او ابناس، این

ابناس خواهر یعقوب بود. نزد یعقوب آمد، گفت: یوسف را مادر نیست او را به من ده تا من او را بدارمش ... پس یعقوب او را به خواهر خویش سپرد.»

(طبری، ۱۳۶۷، ۷۶۶)

- در داستان موسی (ع):

«ایسیه، موسی را برگرفت و در کنار فرعون نهاد، و چون در کنار فرعون بخوابانید، موسی به دست چپ ریش فرعون بگرفت و دست راست برآورد و طپنچه‌ای محکم بر روی فرعون زد، و فرعون او را از کنار خود بینداخت و گفت که کارد بیاورید تا من او را بکشم که این آن دشمن من است که منجمان مرا گفته بودند...»

(طبری، ۱۳۶۷، ص ۱۶۰۴)

در داستان نوح (ع) و اصحاب کهف این خویشکاری وجود ندارد. اما در داستان عیسی (ع)، اسماعیل (ع)، مریم و یحیی (علیهم السلام) و پیامبر گرامی اسلام (ص) در تفاسیر آمده است.

۵- نوجوانی / تحنث / فترت:

- در داستان حضرت ابراهیم (ع):

«او آزر چون بت بکردی فرا دست ابراهیم دادی تا به بتخانه بردی، گفتمی « در راه که می‌بری بر بیع عرضه کن، اگر خریدار بود بفروش و اگر نبود به بتخانه بر» ابراهیم دانست که آن همه باطل است: بت را از پیش پدر فراتر بردی و بدان استخفاف‌ها کردی...»

(عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ص ۶۷۴)

- در داستان یوسف (ع):

سورآبادی می‌گوید، هنگامی که برادران (ع) او را به چاه انداختند، یوسف نه یا یازده ساله بود. (سورآبادی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۰۴). بنابراین دورانی در همین حدود و ورود به مصر نوجوانی او را در بر می‌گیرد.

در مورد این دوران در داستان نوح (ع)، موسی (ع) و اصحاب کهف، مطالبی در تفاسیر دیده نمی‌شود.

۶- جوانی / فاصله:

از جوانی نوح در داستان‌های تفاسیر سخنی به میان نیامده است. با توجه به صحبت‌های قبلی سوراآبادی و همچنین مطالبی که در مورد طول مدت دوران زندان یوسف که آن را دوازده سال می‌داند، به این نتیجه می‌رسیم که هنگام خروج یوسف از زندان، دوران جوانی آن حضرت محسوب می‌شود. دورانی که به مشاورت «عزیز» می‌پردازد: «گفته‌اند از پیش آن، هفت سال در زندان بود، پس از آن که استعانت کرد پنج سال دیگر در آنجا بماند. و معروف‌تر آن است که پیش از آن که آن سخن گفت پنج سال در زندان بود و از پس آن هفت سال دیگر، جمله دوازده سال.» (عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ص ۱۱۴۲)

- در داستان ابراهیم (ع):

«آزر پیش نمود شد و گفت که این پسر من قدر این خدایان همی نداند... باید که ملک او را به بتخانه فرستد تا خادمان بتخانه مهین، او را خدمت بیاموزانند... ابراهیم چون به بتخانه اندر شد... در بیغولی بنشست. مردمان گفتند که دیوانه‌ای است. تا سالیان برآمد.»

(طبری، ۱۳۶۷، ص ۴۷۲)

- در داستان موسی (ع):

«و چون موسی به بلاغت برسید، فرعون او را زنی بداد و به مصر اندر کارهای بزرگ کردند و چون یک چند برآمد و هرکجا فرعون همی رفتی، موسی با او همی رفتی و چون فرعون جایی رفته بودی، موسی از دنباله او برفتی... بر کناره مصر دهی

بود او را بدان دیه به مهمانی برده بودند، و موسی (ع) از پس فرعون برای میهمانی برفت. ... یکی قبطی را دید که دست یکی بنی اسرائیل گرفته بود و او را همی کشید...» (همان، ص ۱۶۰۷)

نکته جالب و مهمی که نیاز به دقت دارد آن است که گرچه کار ابراهیم و موسی (علیهما السلام) متفاوت به نظر می‌رسد؛ اما نتیجه و فرایند عملکرد آنها یکی است: مبارزه با ناهنجاری‌های جامعه و دفاع از راه حق و حقیقت.

- در داستان اصحاب کهف:

«روزگار جوانی این جوانمردان، مصادف است با هنگام اسارت آنها به دست دقیانوس و فرار آنها از دست او و باقی ماجرا.»

۷- غیبت:

- در داستان نوح (ع) این خویشکاری وجود ندارد.

- در داستان ابراهیم (ع):

«پس نمرود را کارد به استخوان رسید و از همه حیلها فرو ماند و هیچ چیز نتوانست کرد با ابراهیم و با خدای ابراهیم...؛ ابراهیم را بخواند و گفت... ای ابراهیم چه باشد که تو این شهر بابل به من رها کنی و مرا بخشی، و این مردمان که به تو ایمان آورده‌اند ایشان را با خود ببری. ابراهیم سخن او اجابت کرد و این مردمان که ایمان آورده بودند همه را بخواند ... و همت بر آن بنهادند که بروند...»

(طبری، ۱۳۶۷، ص ۴۸۳)

- در داستان موسی (ع):

... پس چون این قبطی بمرد، موسی (ع)، اندوهگین شد، و آن مرد همچنان آنجا بماند و خود پیش فرعون رفت ... و موسی (ع) چون این احوال از ... بشنید حالی برفت و آن جامه‌ها که پوشیده بود برکند و جامه‌ای خلقان در پوشیده چنان که کس او را باز نمی‌شناخت، و از دروازه بیرون رفت و روی در آن صحرا نهاد...»

(همان، ص ۱۶۰۹)

- در داستان اصحاب کهف:

«... رازهای معرفت بر یکدیگر بگشادند... پس آرام گرفتند. گفتند: ما را نیز روی نیست اینجا بودن که دقیانوس ما را بکشد و نکالی گرداند، صواب آن است که بیرون شویم اسب در میدان اوکنیم بر عادت خویش یکسر برویم... همچنان بکردند، چون به سر میدان رسیدند یکسر روی به کوه نهادند...»

(عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ص ۱۴۱۰)

- در داستان یوسف (ع):

«حدیث به چاه افکندن یوسف (گرچه مربوط به دوران کودکی اوست) و فروخته شدنش و برده شدنش به مصر را می‌توان برای این خویشکاری در نظر گرفت.»

۸- ورود/ بازگشت:

- در داستان ابراهیم (ع):

«پس ابراهیم از شهر بابل برفت با لوط و با زنش ساره و جماعتی که با او بگرویده بودند و به زمین شام رفتند، به شهری که نام او «حران» بود... پس ابراهیم با ساره یکجا برخاستند و به مصر شدند، و جایی فرود آمدند چنانکه هیچ کس ایشان را نشناخت.»

(طبری، ۱۳۶۷، ص ۴۸۶)

- در داستان موسی (ع):

«... روی به آن صحرا نهاد، و راه به هیچ جا نمی‌دانست و ندانست که تا خود کجا رود ... پس خدای - عزوجل - فرشته‌ای بر مثال آدمی‌ای بفرستاد تا راه مدین او را بنمود و او را بدان راه همی رفت گرسنه، تا به مدین رسید ...»

(همان، ص ۱۶۰۹)

- در داستان یوسف (ع):

«یهودا وی را گفت: «یا یوسف! دانی که هر یکی را از برادران تو قوت هزار مرد و این کاروان همه سیصد تن بیش نیستند، گر خاموش نباشی تو را از دست ایشان بیرون کنند و بکشند، صواب آن است که تو را با ایشان دهند تا از این زمین ببرند تا خدا را

در تو چه حکمت است، مگر خدای را به زمین دیگر در کار تو نظری است». یوسف گفت «هر چه تو صواب بینی» خاموش بود... سیاهی را بر روی موکل کردند و گفت «گوش دار تا به مصر، آنگاه آنجا بگوئیم که چه باید کرد».

(عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ص ۱۱۱۴)

- در داستان اصحاب کهف:

«... پیاده می رفتند خوارپای؛ تا پای ایشان مجروح گشت که ایشان مردمانی بودند در ناز پرورده، هرگز برهنه پای نرفته...؛ می رفتند تا به غاری رسیدند، گفتند: در اینجا فرود آییم و تن به خدای تسلیم کنیم...»

(عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ص ۱۴۱۰)

۹- گرفتاری:

- در داستان ابراهیم (ع):

«و چون ملک، صفت جمال ساره بشنید، زود کس فرستاد و ابراهیم را بخواند و گفت، تو کیستی؟ همی شنوم که زنی با تو است بدین صفت، آن زن تو را کسی باشد؟ ابراهیم گفت که او خواهر من است... و ملک چون روی او بدید بی هوش گشت، و ساره را پرسید که این مرد از تو کسی باشد؟ ساره گفت که: او برادر من است. پس ملک گفت که: من تو را بی برادر کنم...»

(طبری، ۱۳۶۷، ص ۴۸۸)

- در داستان یوسف (ع):

«زلیخا، خود همه دل در یوسف بسته داشت که وی زنی تازه و جوان به ناز پرورده و در همه مصر به مال و جمال او زنی نبود. روزی دایه او را گفت: «تو را چه می بود که چنین همی گدازی... زلیخا گفت: ... بدان که مرا همه دل در این غلام کنعانی آویخته است و وی البتّه در من می ننگرد، چه کنم گر مرا حیلتی کنی و گرنه مخاطره است که جان من در حدیث وی بشود...»

(عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ص ۱۱۲۵)

- در داستان موسی(ع):

«... و سنگی بر آن سر چاه انداخته بود که به چهل مرد آن سنگ از سر چاه بر توانستی گرفتن و دلوی در آن چاه بود که به چهل مرد آن دلو از چاه بر توانستی کشیدن. و چون موسی (ع) برسید، مردی چند را دید که بر آن سر چاه ایستاده بودند و انتظار آن می‌کردند که تا چهل مرد تمام شوند و آن سنگ از سر چاه برگیرند و آن دلو برکشند و چهار پایان را آب دهند، و آبدانها پر کنند.»

(طبری، ۱۳۶۷، ص ۱۶۱۰)

- در داستان اصحاب کهف:

«پس دیگر روز ملک آگاه شد، و از پس ایشان کس فرستاد...»

(همان، ص ۹۴۲)

۱۰- گشایش:

- در داستان حضرت ابراهیم(ع):

«... پس ملک گفت که من تو را بی برادر کنم. و با او خلوت کرد و دست بر ساره دراز کرد. چون آهنگ او کرد، ساره دعا کرد و گفت خشک بادا آن دست که به بی‌حرمتی دراز کند. در حال دست ملک خشک گشت و هیچ حرکت نتوانست کرد... پس دست از وی کوتاه کرد و گفت آن مرد را طلب کنید تا این زن را به وی سپارم. و ابراهیم را طلب کردند.»

(همان، ص ۴۸۸)

- در داستان حضرت موسی(ع):

«... پس موسی (ع) بدان سر چاه رفت و آن سنگ که بر سر چاه بود تنها برگرفت و از دور بنهاد و دلو را در چاه گذاشت، و پر آب کرد و تنها بر کشید، از جهت آن که حق تعالی، هر پیامبری را قوت و زور چهل مرد بداده باشد و او به تنها آن سنگ از سر چاه برداشت و آن دلو تنها برکشید و آن گوسفندان دختران شعیب را آب داد و آن جماعت که آنجا بودند گوسفندان را آب دادند...»

(همان، ص ۱۶۱۱)

- در داستان یوسف (ع):

«... یوسف می‌بود در آن زندان تا دوازده سال تمام ... آنگاه ملک انگستری از انگشت بیرون کرد و تاج از سر برگرفت و گفت: «گیر خاتم را، فرمان مملکت همه سوی تو کردم و این تاج بر سر نه و مملکت می‌ران و این تخت من ترا. ملک وار بنشین که جهان به تو آبادان خواهد بود.»»

(عتیق نیشابوری، ص ۱۱۵۰)

- در داستان اصحاب کهف:

«پس دیگر روز ملک آگاه شد و از پس ایشان کس فرستاد و اندر نیافت ایشان را...»

(طبری، ۱۳۶۷، ص ۹۴۲)

۱۱- بازگشت:

- در داستان ابراهیم (ع):

«... و مر این ملک مصر را چهارصد کنیزک بود و ساره را گفت که از این کنیزکان را دو کنیزک که تو خواهی اختیار کن ... ساره نخواست ... پس ملک سوگند بر ساره می‌نهاد ... ملک او (هاجر) را به ساره بخشید و او را با ساره به نیکویی گسیل کرد. پس ابراهیم با ساره و هاجر از مصر برفتند و هم بدین حد فلسطین باز آمد ...»

(همان، ص ۴۸۹)

- در داستان موسی (ع):

«... و چون به در شهر مصر رسیدند شبانگاه بود. و موسی (ع) عیالان خویش را و گوسفندان را هم آنجایگاه به گوشه‌ای بیرون از شهر فرو آورد، و خود بر مثال شبانی به شهر اندر شد، و می‌رفت تا به در خانه خویش برسد.»

(همان، ص ۱۲۹۱)

- در داستان یوسف (ع):

«می‌دانیم که این خویشکاری در اواخر داستان یوسف (ع) به گونه‌ای متفاوت اتفاق می‌افتد. خانواده یوسف به نزد او می‌آیند؛ نه این که به خانه خویش برگردد. این نکته‌ای

جالب است که به نوعی با دیگر داستان‌ها متفاوت به نظر می‌رسد، گرچه از نظر ماهیت یکی است.»

- در داستان اصحاب کهف:

«پس خدای - عزوجل - جان بدیشان باز اندر کرد، و همه زنده گشتند. و ایشان چنان دانستند که یک روز است تا ایشان بدانجا اندرند، و همی ترسیدند از دقیانوس و گرسنه شدند... پس یملیخا را درم بدادند و او برفت تنها بدان شهر افسوس، و هر چند نگاه کرد آن شهر دیگر گونه دید، عجب داشت، تا به در شهر اندر شد. هر که پیش آمدش هیچ نشناخت...»

(طبری، ۱۳۶۷، ص ۹۴۳)

۱۲- آگاهی:

- در داستان ابراهیم (ع):

«ابراهیم پیش از آن که پدر را بدید به شب از غار بیرون آمدی ... وی را یقین دل افزودی به معرفت خدای ... چون شب در آمد، ابراهیم از غار بیرون آمد، شانزده ساله بود و گویند هفده ساله بود، می‌آمد که در شهر آید، قومی را دید که ستاره زهره را می‌پرستیدند. گفت: این چیست که شما می‌پرستید؟...»

(عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ص ۷۶۸)

- در داستان موسی (ع):

«... موسی از سرما فرا لرزیدن آمد؛ آتش زنه می‌زد، هر چند زد آتش بیرون نیامد ... آتش زنه با وی به سخن آمد گفت «ای موسی، خشم مران که امشب نه مرا، هیچ آهن و سنگ را فرمان نیست که آتش بیرون آرد» موسی عجب بماند، گفت: چرا؟ زیرا که شبانی را می نور نبوت و رسالت افروزند. موسی باز نگریست از دور آتش دید گفت مر خاندان خویش را که درنگ کنید که من بدیدم آتشی...»

(همان، ص ۱۵۰۸)

- در داستان اصحاب کهف:

«... گریه‌ای بر بام آن گنبد بدوید، دقیانوس پنداشت که آن ملک تاختن برآورد، رنگ روی بگشت و لرزه بر دست و پای وی افتاد. مکسلمینا بر وی نگریست، آن تغییر بدید به خرد خویش بدانست که او خدایی را نشاید که اگر وی خدا بودی بدان مقدار واقعه از جا بنشدی... وی را چه پرستیم که وی مقهور است همچون ما...»

(عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ص ۱۴۰۹)

- در داستان یوسف (ع):

«... و قصد کردی یوسف نیز به زلیخا، گر نه آن نوری که بدیدی یوسف برهان و حجت خدای او گفته‌اند آن بود برهان یوسف که جبرئیل بانگ بر وی زد: هاه او یزنی الصدیق؟ و گفته‌اند برهان او آن بود که آوازی شنید که یا یوسف لو زینت لمحی اسمک من دیوان الانبیاء ...»

(همان، ص ۱۱۲۹)

۱۳- بعثت:

- در داستان نوح (ع):

«و از همه پیغمبران عمر او (نوح) درازتر بود. پنجاه ساله بود که به وی وحی آمد و نهصد و پنجاه سال در میان خلق بود و از پس هلاکت قوم دویست سال بزیست.»

(همان، ص ۲۶۹۰)

- در داستان ابراهیم (ع):

«به درستی که ما بدادیم ابراهیم صوابی او - گفته اندر شده پیامبری او و گفته‌اند که کرامت او - از پیش.»

(همان، ص ۱۵۶۲)

- در داستان یوسف (ع):

«و همچنان که در خواب دیدی برگزیند تو را خدای تو و در آموزد تو را از تعبیر خوابها و تمام کند نکو داشت خود بر تو، بر خاندان یعقوب، یعنی بدارد بر پیامبری و

سعادت چنان که تمام کرد نکو داشت خود را بر دو پیر پدر تو از پیش ابراهیم و اسحق.»

(همان، ص ۱۰۹۵)

- در داستان موسی (ع):

«بدرستی که تویی یا موسی بدین وادی پاک کرده، آفرین کرده بر آن و من که خدایم برگزیدم تو را به نوبت و رسالت و قربت. فرا شنو آن را که وحی می‌کنند به تو، منم. که منم، خدای نیست، خدایی مگر من.»

(عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ص ۱۵۱۰)

- در داستان اصحاب کهف:

«این خویشکاری با توجه به این که اصحاب کهف مرتبه و درج نبوت نداشتند در آن داستان وجود ندارد.»

۱۴- انکار:

- در داستان نوح (ع):

«ابن عباس گوید: نوح پنجاه ساله بود که به وی وحی آمد و نهصد و پنجاه سال میان خلق بود، ایشان را با حق می‌خواند، در آن همه ملت، هشتاد تن بیش به وی نگریدند. قوم وی با وی جفاها بسیار کردند.»

(همان، ص ۷۸۵)

- در داستان ابراهیم (ع):

«پس، از این حدیث آزر، آگاه شد و ابراهیم را خشم کرد و ابراهیم فرمان نبرد و گفت: که یا پدر! دیو را مپرست که دیو بر خدای عاصی است. و نیز دیگر جای گفت یا پدر چرا می‌پرستی چیزی را که نشنود و نداند و نه بیند؟ پس آزر پیش نمرود شد و گفت که این پسر من قدر این خدایان نمی‌داند و بر ایشان همی خوار کند.»

(طبری، ۱۳۶۷، ص ۴۷۱)

- در داستان موسی (ع):

«... پس موسی (ع) برفت سوی مصر و چون به در مصر برسید ... چون فرعون با ایشان اندر نگاه کرد، ایشان را شناخت. موسی را گفت: تو نه آنی که تو را پیرودم در میان نعمت خویش، و تو کودکی بودی خرد و اندر میان ما بزرگ شدی...؟ پس فرعون گفت: آن مردمان را این دو جادو استادند و همی خواهند شما را به جادوی ازین زمین بیرون کنند...»

(عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ص ۱۰۱۹)

- در داستان یوسف (ع):

«... چون از دیدار پدر ناپدید گشتند یوسف را بر زمین زدند و گفتند: «یا ابن راحیل، همی رو تا جانت برآید»... آنکه سر برآورد، فرا نزدیک یک یک آن برادران می‌شد و زاری می‌کرد و ایشان با وی جفا کردند و می‌گفتند «یا ابن راحیل آن خوابهای دروغ تو را بگوی تا تو را فریاد رسد».

(همان، ص ۱۰۱۱)

- در داستان اصحاب کهف:

این خویشکاری در این داستان، به نحو بسیار جالبی در جایگاهی غیر از جایگاه نبوت، دیده می‌شود:

«طباخ آن درمها دید به ضرب دقیانوس، گفت: گنج یافته‌ای؟! یملیخا گفت چه جای گنج است؟ مردی ام غریب. طباخ گفت: «...راست بگو که تو را جز راستی نرھاند و گرنه هم اکنون ملک را خبر کنم تا تو را مالش دهد و تو را خواری‌ها رسد» یملیخا درماند. قصهٔ خویش بگفت. طباخ ندانست که وی چه گوید، در وی آویخت، او را نزد ملک برد.»

(همان، ص ۱۴۱۲)

۱۵- اعجاز:

این خویشکاری بعد از خویشکاری انکار، گاه به درخواست خود کافران انجام می‌گیرد، اما هنگامی که معجزه را می‌بینند بر انکار خود مصمم هستند و در داستان نوح

(ع) تا هنگام نزول عذاب الهی نیز بر انکار خود باقی می‌مانند. در داستان حضرت صالح (ع) پس از آن که در خواست می‌کنند شتری از کوه بیرون بیاورد، باز بر کفر و دشمنی خویش باقی می‌مانند:

«... و هم در حال آن کوه در نالش آمد ... و اشتری ماده، سرخ موی با بچه‌ای سرخ موی از آن شکاف کوه بیرون آمدند ... و ایشان چون آن چنان دیدند گفتند که این صالح جادوی سخت اوستاد است، و این جادو همی کند و همی بدو بنگرویدند...»
(طبری، ۱۳۶۷، ص ۱۱۹۲)

- در داستان اصحاب کهف:

«خواب طولانی آنها را می‌توان معجزه‌ای بزرگ تلقی کرد.»

- در داستان موسی (ع):

«... خدای - عزوجل - مر موسی را نه آیت فرستاد. و این آیتها معجزتهای موسی بود. و چون موسی از این آیتها یکی بنمودی، فرعون بترسیدی و گفتی که این بردار تا من مسلمان شوم و چون موسی آن برداشتی، او مسلمان نشدی.»
(همان، ص ۵۱۹)

۱۶- انکار دوباره:

- در داستان صالح (ع):

«... او را گفتند که این سخن که این صالح می‌گوید هیچ اصلی ندارد و همه دروغ همی گوید، و این به جادوی همی‌کند، و هیچ کس این اشتر را نخواهد کشتن و صالح همی خواهد که این فرزندان ما کشته می‌شوند. پس حدیث صالح را سست گرفتند و دست باز داشتند.»

(همان، ص ۱۱۹۴)

- در داستان موسی (ع):

«...تا آنکه موسی هر نه آیت بنمود، هر یکی از آن دیگر بزرگتر ...! پس چون اندر ماندند، موسی را گفتند: یا موسی دعا کن تا این قحط از ما برخیزد، تا به خدای و به تو

که موسی ای بگرویم. موسی دعا کرد، حق، تعالی، آن قحط از ایشان برداشت و همی بنگرویدند. و موسی دعا کرد و آن باران باز ایستاد و آن سیلاب در رود نیل افتاد و هم بنگرویدند. و دیگر بار پیش موسی آمدند ... و موسی دعا کرد و خدای تعالی آفت نیز بگردانید و هم بنگرویدند.»

(طبری، ۱۳۶۷، ص ۵۱۹ تا ۵۲۲)

۱۷- ایمان:

- در داستان نوح (ع):

«ابن عباس می گوید: نوح پنجاه ساله بود که به او وحی آمد و نهصد و پنجاه سال میان خلق بود، ایشان را با حق می خواند، در آن همه هشتاد تن بیشتر به وی نگرویدند.»
(عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ص ۷۵۸)

- در داستان ابراهیم (ع):

«و پس از نوح (ع) نگاه کن که ابراهیم (ع) چه محتوا کشید و اندک مایه مردم که به وی ایمان آورده بودند.»

(طبری، ۱۳۶۷، ص ۱۳۱۶)

- در داستان یوسف (ع):

«در مورد آن حضرت پدر بزرگوار و عمه اش را می توان یادآوری کرد که به بزرگی آن جناب ایمان داشتند.»

- در داستان موسی (ع):

«پس موسی (ع) را بخوانند و گفتا اینک ما جادوان را آوردیم تا تو را قهر کنند. موسی گفتند روا باشد اگر کنند ... موسی (ع) عصا را بکند، ماری گشت عظیم سخت بزرگ. آن جادوان هم به سجده افتادند و گفتند: مؤمن شدیم به خداوند جهانیان.»

(همان، ص ۱۰۲۳)

۱۸- ترس / انداز:

- در داستان نوح (ع):

«ما بفرستادیم نوح را سوی گروه او، گفت یا گروه بپرستید خدای را، نیست شما را هیچ خدایی جز او، که من می‌ترسم بر شما از عذاب روز بزرگ... من پیامبرم از خداوند جهانیان برسانم شما را پیغام خداوند من و نصیحت کنم شما را و دانم از خدای آنچه نه دانید شما.»

(طبری، ۱۳۶۷، ص ۹۶۱)

- در داستان ابراهیم (ع):

«و یاد کن یا محمد اندر قرآن خبر ابراهیم که او بود راستگوی پیامبری. چون گفت... ای پدر من که آمد به من از دانش آنچه نیامد به تو، فرمان بر مرا تا راه نمایم تو را راهی راست ای پدر من، مپرست دیو را که دیو هست مر خدای را نافرمان و کافر.»

(همان، ص ۹۶۱)

- در داستان یوسف (ع):

«ای خداوند ... خداوندانی پراکنده بهتر یا خدایی یگانه و شکننده کامها؟ ... فرمود که مه‌پرستید مگر او را، این است دین راست و لکن بیشتر مردمان نه‌دانند.»

(همان، ص ۷۴۵)

- در داستان موسی (ع):

«خدای عزوجل مرا بفرموده‌ست که تو را به خدای آسمان و زمین و خدای همه خلق باز خوانم. فرعون گفت کیست این خدای تو؟ موسی (ع) گفت: خدای من ربّ العالمین است...»

(همان، ص ۱۰۲۱)

- در داستان اصحاب کهف:

«... و سگ ایشان وا بسترانیده است دو ارش او بر آستانه آن غار، همچنان که در حال صید فرو نهد دست‌ها و هر آینه برکندی تو را از ایشان بیمی، یعنی هیبتی بر ایشان پوشانیده اند تا بدانجا که اگر ...»

(عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ص ۱۴۱۷)

۱۹- شدت شرارت:

کافران برای مقابله با پیامبر نه تنها انکار خود را به نهایت می‌رسانند بلکه دشمنی خود را شدت می‌دهند و فشار خود را بر پیامبر بیشتر می‌کنند. از این خویشتکاری، تنها داستان نوح را نمونه می‌آوریم:

«گفتند کافران که ای نوح بدرستی که پیکار کردی با ما، بسیار پیکار کردی با ما، به تو نخواهیم گروید. قصهٔ مخوان. بیار به ما آنچه وعید می‌کنی ما را از عذابگر هستی از راستگویان...»

(عتیق نیشابوری، ص ۱۰۵۱)

۲۰- آزار:

«و ایشان را نیز عمرها دراز بودی ... روزی پیری نابینایی پیامد پسری را بر برگرفته فاپیش وی (نوح) آورد؛... آن پسر گفت ای پدر مرا فرو نه تا کاری کنم. وی فرو نهاد. آن پسر، سنگی بر گرفت و بر روی نوح زد چنان که خون بر روی او دوید. نوح از هوش بشد.»

(همان، ص ۲۶۹۰ و نیز ص ۷۵۹)

۲۱- صبر:

حضرت نوح (ع) بردبارترین پیامبر بود و در تمام آزارها پیشهٔ او صبر و تحمل بود. (همان، ص ۷۶۰)

۲۲- وعده عذاب:

نوح، کشتی می‌ساخت و کافران بر وی سخریت می‌کردند، گفتند: چه می‌کنی؟ گفت: کشتی می‌تراشم. گفتند تا چه بود؟ نوح گفت: ای گروه، من شما را بیم‌کننده‌ای‌ام.

(همان، ص ۲۶۹۱)

۲۳- نزول عذاب:

- در داستان نوح (ع):

«چون کشتی تمام شد، آب زمین و آب آسمان گشاده شد تا خود هر کوهی که بلندتر بود چهل ارش آب زیر آن بگرفت، نوح برست با هشتاد تن دیگر، و آن همه هلاک شدند.»

(عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ص ۲۶۹۱)

- در داستان ابراهیم (ع):

«... و چون آن پشه در بینی او بود، چهار صد سال دیگر بزیست با آن پشه و خدمت کاران او را خدمت همین بود که هر بامداد به خدمت رفتندی چیزی بر سر او زدندی. تا یک روز خدمتکاری خاص ... آن گرز بر فرق او زد و سرش بدو باز افتاد.»

(طبری، ۱۳۶۷، ص ۴۹۵)

- در داستان موسی (ع):

«پس چون فرعون به دریا اندر شد چون بدان کناره دریا رسید که به در خواست شد و سپاه او جمله در دریا رفته بود، جبرئیل (ع) پیامد بفرمان حق تعالی و آب را بفرمود تا درهم او افتاد و فرعون و جمله سپاه او همه غرق شدند.»

(عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱، ص ۵۳۱)

۲۴- یاریگر/نجات:

نوح (ع) پیروانش را بوسیله کشتی نجات می‌دهد. این خویشکاری در داستان هود (ع) با کشیدن خطی میان کافران و پیروانش صورت می‌گیرد و در مورد موسی (ع) با شکافتن دریا.

۲۵- آرامش:

«پس نوح نگاه کرد آب‌ها از جهان رفته بود. خلق از کشتی بیرون آمد بر آن کوه جودی، هشتاد تن بودند از مرد و زن و از این جهان هیچ خلق نبود ... دهی بنا کردند، و آن ده هشتاد خانه نام کردند. و این هشتاد تن بدان ده همی‌بودند تا از ایشان نسلی

آمد بسیار از هر لونی، و این خلق اکنون از نسل مردمان اند که با نوح از کشتی بیرون آمدند.»

(طبری، ۱۳۶۷، ص ۷۳۵)

۲۶- بازگشت شرارت:

این خویشکاری از آمدن یک پیامبر بعد از پیامبر دیگری فهمیده می‌شود. - «به دروغ داشتند پیش ایشان گروه نوح و خداوندان چاه و ثمود، و عاد و فرعون و برادران لوط، و خداوندان بیشه و گروه تبع، همه به دروغ داشتند، پیغمبران را واجب شد بیم کردن.»

(سوره مبارکه ق، آیات ۱۲ تا ۱۴)

- «پس از آن که مردم روزگار پیشین را هلاک ساختیم، به موسی کتاب دادیم تا مردم را بصیرت و هدایت و رحمت باشد. شاید پند گیرند.»

(سوره مبارکه قصص، آیه ۴۳)

نتیجه گیری

با استفاده از الگویی که پراب ارائه می‌دهد، با جستجو در تفاسیر و داستان پیامبران می‌توان عناصر تکرار شونده‌ای را یافت که کوشش نگارنده کشف و دریافت آن عناصر بوده است. بر این اساس، با جست و جو در داستان پیامبران در تفاسیر سوراآبادی و طبری ۲۶ خویشکاری مشاهده شد که به تمامی آنها در متن مقاله اشاره شد. این روش را می‌توان در دیگر تفاسیر قرآن کریم نیز به کار برد و به نتایج مشابهی دست یافت. خویشکاری‌های داستان‌های پیامبران از آنجا که در پیوندی منطقی با حوزه فعالیت‌های آنان است، با الگوی پراب همخوانی و هماهنگی دارد. از آنجایی که در بیشتر این تفاسیر روایات غیر اسلامی (اسرائیلیات) فراوانی دیده می‌شود، ممکن است در تعداد و یا نوع این خویشکاری‌ها تفاوت‌هایی به وجود آید.

این الگو را می‌توان در متون مقدس دیگر نیز پی گرفت؛ همان گونه که امثال رولان بارت این کار را انجام داده‌اند، زیرا میان متون مقدس روابط بینامتنی محکمی وجود

دارد. بررسی ریخت‌شناسانه داستان پیامبران، علاوه بر جنبه تعلیمی و رمزی اینگونه داستان‌ها، زاویه‌ای دیگر را که همان زیبایی‌شناسی متون مقدس است باز می‌نماید.

یادداشت‌ها

** این مقاله برگرفته از پایان نامه آقای عبدالمجید یوسفی است با عنوان «ریخت‌شناسی داستان پیامبران در تفاسیر طبری و سوراآبادی» که با راهنمایی دکتر حمید عبداللّه‌یان در دانشگاه اراک انجام شده است.

منابع و مأخذ

- ۱- احمدی، بابک، (۱۳۸۴)، ساختار و تأویل متن، تهران، نشر مرکز.
- ۲- برتنس، هانس، (۱۳۸۴)، مبانی نظریه ادبی، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران، نشر ماهی.
- ۳- پراپ، ولادیمیر، (۱۳۶۸)، ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات توس.
- ۴- پورنامداریان، تقی، (۱۳۷۵)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵- تادیه، ژان ایو، (۱۳۷۸)، نقد ادبی در قرن بیستم، ترجمه مهشید نونهالی، تهران، انتشارات نیلوفر.
- ۶- تولان، مایکل جی، (۱۳۸۳)، در آمدی نقادانه زبان شناختی بر روایت، ترجمه ابوالفضل حری، تهران، بنیاد فارابی.
- ۷- ضیمران، محمد، (۱۳۸۳)، نشانه‌شناسی هنر، تهران، نشر قصه.
- ۸- طباطبائی سید محمد حسین، (۱۳۸۴)، المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی، قم، انتشارات اسلامی.
- ۹- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۶۷)، ترجمه تفسیر طبری، به کوشش حبیب یغمایی، تهران، انتشارات طوس.

- ۱۰- عتیق نیشابوری، ابوبکر، (۱۳۸۱)، تفسیر سورآبادی، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، نشر نو.
- ۱۱- فرای، نور تروپ، (۱۳۷۷)، تحلیل نقد، ترجمه صالح حسینی، تهران، انتشارات نیلوفر.
- ۱۲- مارتین، والاس، (۱۳۸۲)، نظریه‌های روایت، ترجمه محمد شهباز، تهران، انتشارات هرمس.

***The Morphology of the Prophets' Anecdotes
in Tabari and Soorabadi's Interpretations***

**Abdolmajid Yoosefi Nekou
Farahan Islamic Azad University**

Abstract

Morphology in literature refers to the analysis and understanding of morphs (basic forms of the stories). Propp suggests that although there are different elements in fairy tales, some elements are constantly repeated throughout the story. He calls these recurrent elements "functions". In the study of fairy tales, Propp enumerates thirty one different functions, depicting them in fairy tales. To testify the claim, the presence of some functions as perceived by Propp, in the stories of the prophets and Quranic commentaries can be referred to. The present study attempts to investigate these functions in "Tabari" and "Soorabadi's" interpretations.

***Keywords:* Propp, Morphology, Functions, Prophets' stories, Tabari and Soorabadi's interpretations, Anecdotes.**